

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری مباحث گذشته

بحث در ادله‌ای بود که دلالت بر عدم وجوب اجتناب در شبهه‌ی غیرمحصوره دارد. رسیدیم به دلیل لا حرج، هم استدلال به لا حرج را ذکر کردیم و هم اشکالاتی که بر این استدلال وارد است. در بحث گذشته اشکالی را برخی از فضلا داشتند و ما مراجعه کردیم به آنچه که در بحث شرطیت ابتلاء در اطراف علم اجمالی اختیار کرده بودیم معلوم شد حق با آقایان است، بنابراین به درس سی و سوم از همین مباحث امسال مراجعه بفرمایید، ما در آن تنبیهی که بحث از اضطرار مطرح بود نظریه‌ی مرحوم آخوند را در متن کفایه اختیار کردیم و گفتیم وقتی اضطرار آمد، چه معین و چه غیرمعین، علم اجمالی اثر خودش را به طور کلی از دست می‌دهد، در ما نحن فیه هم همینطور است. اگر در شبهه غیرمحصوره حرج به وجود بیاید اینجا هم علم اجمالی به وسیله این لا حرج اثر خودش را از دست می‌دهد و در نتیجه اجتناب از هیچ طرفی از اطراف شبهه غیرمحصوره لازم نیست،

استدلال صاحب کتاب منتقی الاصول

قبل از اینکه آن دلیل اصلی را بخوانیم که دلیل اصلی روایات است باز يك دليلی در کلام صاحب منتقی ذکر شده که مناسب است این را هم بیان کنیم و بعد وارد بحث روایات شویم، صاحب کتاب منتقی الاصول در جلد پنجم صفحه 143، بعد از اختیار ضابطه‌ای که مرحوم نائینی در شبهه‌ی غیرمحصوره ارائه داده‌اند، که نائینی فرمود ضابطه این است: در شبهه غیرمحصوره دو قید وجود دارد یکی اینکه کثرة الأطراف باشد و دوم اینکه عادتاً جمع بین این اطراف در مقام استعمال و ارتکاب ممکن نباشد، صاحب کتاب منتقی همین نظریه را قبول کرده، ما قبلاً بر این نظریه برخی از اشکالات را ذکر کردیم و پذیرفتیم، ایشان فرموده روی این نظریه ما معتقد می‌شویم که اجتناب در اطراف شبهه‌ی غیرمحصوره واجب نیست مطلقاً، چه قائل شویم به اینکه علم اجمالی علیت تامه دارد برای تنجّز و چه قائل شویم به اینکه علم اجمالی مقتضی برای تنجّز است و این خودش مهم است، اینکه ایشان می‌خواهد روی هر دو فرض، هم فرضی که ما علم اجمالی را مقتضی بدانیم و هم فرضی که علم اجمالی را علت تامه بدانیم که باز روی فرض اقتضا، مسئله خیلی اهمیتی ندارد اما عمده این است که می‌فرمایند حتی اگر ما علم اجمالی را علت تامه بدانیم برای تنجّز، اجتناب در اطراف علم اجمالی واجب نیست.

این مدعا که اوّل مدعا را خوب در ذهن شریف‌تان تصویر کنید بعد ببینیم حالا دلیل چیست؟ علم اجمالی را حتی اگر بگوئیم علت تامه است، علت تامه است یعنی مخالفت قطعی حرام، موافقت قطعی واجب، باز می‌گوئیم این اختصاص به شبهه محصوره دارد و در شبهه غیرمحصوره این منجّزیت ندارد، حالا دلیل چیست؟ در مقام استدلال می‌فرمایند تکلیف مقید است به قدرت بر متعلّق، هر جا بخواهد يك تکلیفی صحیح باشد باید مکلف قادر بر متعلّق باشد، اگر قدرت نداشت این تکلیف فعلیت

ندارد، این يك مقدمه.

مقدمه‌ي دوم این است که در فرضي که ما مي‌گوئيم شبهه غيرمحصوره است، شبهه‌ي غيرمحصوره را هم روي ضابطه نائيني معنا کردیم يعني قدرت بر جمع بين الأطراف ندارد، قدرت ندارد يعني قدرت بر مخالفت قطعیه ندارد، وقتي مي‌گوئيم جمع بين الأطراف مقدور نیست، يعني قدرت بر مخالفت قطعي ندارد. نتیجه چه مي‌شود؟ نتیجه این است که اگر بخواهد در این شبهه‌ي غيرمحصوره اجتناب واجب باشد هر طرفي مقید است به ترك ساير الأطراف، يعني من زماني این طرف را در میان این هزار ظرف مي‌توانم مرتكب شوم که بقیه اطراف را ترك کرده باشم، قدرت بر هر طرف مقید به ترك ساير الأطراف است، اگر مشغول بشوم به ساير الأطراف، از این طرف عاجزم، اگر اشتغال پیدا کنم به ساير الأطراف از این طرف عاجز هستم. نتیجه این است که وجوب اجتناب از هر ظرف، زماني فعلیت پیدا مي‌کند که ما بقیه را ترك کرده باشیم، اگر بقیه را ترك نکنیم و مشغول به بقیه شویم از این طرف عاجز مي‌شویم، اگر عاجز شدیم نسبت به این طرف تکلیف فعلیت ندارد.

نتیجه این می‌شود که تکلیف به اجتناب از اطراف در شبهه غيرمحصوره فعلي علي جميع التقادير نیست! در حالي که شرط در تکلیف این است که تکلیف فعلي علي جميع التقادير باشد، يعني بگوئيم وقتي شارع مي‌گوید نماز واجب است يعني چه شما ازاله‌ي نجاست بکني و چه نکني، وجوب نماز بر شما فعلیت دارد، علي كلا التقديرين، چه ازاله بکني چه نکني! اما اگر شارع گفت نماز زماني واجب است که شما ازاله بکني، پس دیگر وجوب نماز علي جميع التقادير نمی‌شود، می‌شود علي تقدير واحد. در ما نحن فيه صاحب منتقي می‌گوید در شبهه‌ي غيرمحصوره تکلیف فعلي علي جميع التقادير نیست، بلکه فعلي است علي تقدير واحد. اگر شما ساير الأطراف را ترك کردید، تکلیف نسبت به این طرف فعلیت پیدا مي‌کند، اما اگر ساير الأطراف را ترك نکردید نسبت به این عاجز می‌شوید و دیگر تکلیف فعلیت ندارد و اینجور فعلیت به درد نمی‌خورد.

به عبارت دیگر ایشان می‌فرماید در شبهه غير محصوره تکلیف به هر طرف فعلي، اما علي تقدير ترك الباقي و این به درد نمی‌خورد. اگر در يك جا تکلیف فعلي مطلق بود، يعني فعلي علي جميع التقادير بود، ما این تکلیف را می‌گوئيم واجب الامتثال و لازم الامتثال است، اما در جايي که فعلي علي تقدير باشد، فایده‌اي ندارد.

اشكال مستشكل و پاسخ صاحب كتاب منتقى الاصول

اینجا که می‌رسند يك اشكالي را مطرح می‌کنند و جواب می‌دهند؛ بیان اشكال: اشكال این است که شما این حرف را در ضدان هم بزنید، ضدانی که لهما ثالث، چرا در آنجا نمی‌گوئید تکلیف به يكي مقید به عدم دیگری است. اگر گفتید علم به حرمت احد الضدین دارید، مثال می‌زند ایشان کالعلم بحرمة الجلوس أو القيام عند الزوال، اگر مولا گفت جلوس عند الزوال حرام است، اینجا هم بگوئید این تکلیف فعلي علي جميع التقادير نیست و تکلیف باطل است، برای اینکه شما اگر بخواهید جلوس را انجام بدهید، این مقید به ترك القيام است، هر ضدي مقید است به ترك ضدش، اگر این بخواهد موجود باشد باید دیگری نباشد و بالعکس؛ شما نظیر همین مطلبي که در شبهه‌ي غيرمحصوره می‌گوئید باید در باب ضدان هم بگوئید و در نتیجه در ضدان هم بگوئید تکلیف معنا ندارد.

روي بيان شما در باب ضدان هم نمی‌توانیم بگوئيم تکلیف فعلي علي جميع التقادير، بلکه این فعلي است مقید به اینکه دیگری ترك شود، علي تقدير ترك الآخر است. خلاصه اشكال مستشكل همین است، خوب دقت کنید مستشكل به صاحب منتقي این اشكال را دارد که شما همان بیاني که برای عدم وجوب اجتناب در شبهه‌ي غيرمحصوره می‌آورید، همان بیان بعینه در باب ضدان جریان پیدا می‌کند، اگر بگوئيم من علم دارم به حرمت أحد الضدین، این مقید به این است که ضد دیگر ترك شده باشد، پس اینجا هم فعلي علي جميع التقادير نیست.

پاسخ اشكال: ایشان در مقام جواب می‌فرماید: بین بحث ضدّان و ما نحن فیه فرق وجود دارد، در ما نحن فیه هر کدامیک از اطراف مقید است به ترك الباقي، اما در باب ضدّان اینطور نیست که بگوئیم عدم أحد الضدّین قید است برای ضدّ دیگر، ترك أحد الضدّین قید است برای انجام ضدّ دیگر، این را توضیح می‌دهند و می‌فرمایند يك وقتی است که می‌گوئیم اگر جلوس بخواید محقق شود مقدّمه‌ی آن ترك القيام است، یا اگر قیام بخواید محقق شود مقدّمه‌اش ترك الجلوس است، اگر این را بگوئیم اشكال وارد است، در حالی که در باب ضدّین شما از کتاب معالم این را خواندید، از اوّلی که وارد مباحث اصول شدید آنجا گفته‌اند که در باب ضدّان درست است وجود يك ضد و عدم ضدّ دیگر متقارن و مقارن هستند، وقتی شما ایستادید ترك الجلوس شده، وقتی نشستید ترك القيام شده، هر ضدّی مقارن با ترك ضدّ دیگرش است، اما هیچ کدام شرطیت ندارد، هیچ کدام در موضوع دیگر اخذ نشده، ترك القيام موضوع برای جلوس نیست، یعنی قید برای جلوس نیست، ترك الجلوس قید برای قیام نیست. و نتیجه می‌گیرند؛ نتیجه این است که در شبهه غیرمحصوره شما وقتی بقیه را مشغولی، از این ظرف عاجز هستید، در آنجا عجز وجود دارد، در ضدّان وقتی این ضد را مشغول هستید نسبت به ضدّ دیگر عاجز هستید، اینها درست است، در هر دو يك عجزی وجود دارد، اما بین این دو تا عجز فرق وجود دارد، می‌فرماید عجز ناشی از كثرة الأطراف با عجز در باب ضدّان بین‌شان اختلاف وجود دارد، این شد يك ادعای دیگر. عجز در اینجا با عجز در آنجا چه فرقی دارد؟

در شبهه غیرمحصوره می‌گوئید اگر کسی بقیه‌ی اطراف را مشغول شود نسبت به این طرف عاجز است وقتی عاجز است دیگر تکلیف معنا ندارد، چون در متعلّق تکلیف قدرت معتبر است، می‌گوئیم در ضدّان هم وقتی این ضد را مشغول است، مولا نمی‌تواند، الآن در حالی که ایستاده مولا نمی‌تواند تکلیف به جلوس کند، برای اینکه الآن عاجز است، در حین قیام عاجز عن الجلوس، در حین جلوس عاجز عن القيام، هم در اینجا عجز وجود دارد و هم در آنجا عجز وجود دارد، چه فرقی بین این دو عجز وجود دارد؟

ایشان در توضیح مطلب می‌فرمایند ما يك قدرت متّصل به زمان امتثال داریم و يك قدرت حین الإمتثال داریم، آنچه که در شرایط تکلیف می‌گویند قدرت از شرایط تکلیف است مراد قدرت حین الإمتثال نیست، بلکه مراد قدرت آن متصل به زمان اتصال است که حالا این مطلب هم مطلب جدیدی است، تا قبل از کلام ایشان یاد نمی‌آید در کلمات دیگران وارد شده باشد.

ایشان می‌فرماید اگر ما بگوئیم قدرت حین الإمتثال شرط است لازمه‌اش این است که اگر زمان امتثال فرا رسید، مکلف بعد از فرا رسیدن زمان امتثال خودش را عاجز از تکلیف کند، بگوئیم اینجا حین الإمتثال قدرت ندارد پس عصیانی هم وجود ندارد، در حالی که همه‌ی فقها می‌گویند اینجا نفی تکلیف به عصیانی است که انجام می‌دهد. اگر در زمان امتثال خودش را عاجز کرد، تعبیر ایشان این است که می‌فرماید «لا یكون سلب القدرة في ظرف الإمتثال اختياراً من نفی التکلیف بنفی موضوعه، بل من عصیان التکلیف و عدم امتثاله».

در نفی تکلیف گاهی اوقات موضوع منتفی می‌شود، شارع گفته اگر مستطیع شدی حج واجب است، استطاعت منتفی شد، موضوع منتفی می‌شود، اما گاهی اوقات موضوع منتفی نمی‌شود، موضوع هست اما با تحقق موضوع انسان خودش را از امتثال عاجز می‌کند، اینجا هم تکلیف ساقط می‌شود چون الآن دیگر قدرت ندارد ولی این سقوط تکلیف به عصیان تکلیف است، گاهی اوقات سقوط تکلیف به نفی موضوع تکلیف است، اما گاهی سقوط تکلیف به عصیان تکلیف است، اگر ما در زمان امتثال بیائیم خودمان را عاجز کنیم اینجا عصیان کردیم.

بعد می‌فرمایند در باب ضدّان اگر ما آمديم در ظرف تکلیف گفتیم وقتی مولا امر به قیام کرد شما قعود کردید و یا اگر امر به قعود کرد شما قیام کردید، می‌فرماید این عجز در ظرف امتثال است! و اگر عجز در ظرف امتثال شد عنوان عصیان را دارد، فعل احد الضدّین في ظرف التکلیف مستلزم عجز از دیگری است، شارع الآن امر به قعود کرده، وقتی مکلف ایستاد در حال ایستادن دیگر

قدرت در قعود ندارد، اگر امر به قیام کرد مکلف نشست در حال قعود قدرت بر قیام ندارد، قعود و قیام ضدان هستند و قابل جمع نیستند لا یجتمعان، هر کدام را انسان انجام بدهد عاجز از دیگری است منتهی چون این عجز در ظرف امتثال است، عجز در ظرف امتثال خودش عصیان آور است، خودش نفی موضوع نمی‌کند، اما در شبهه‌ی غیرمحصوره اینطوری نیست، نمی‌گوئیم در ظرف امتثال این طرف عصیان محقق شد، در شبهه‌ی غیرمحصوره عاجزیت و عجز می‌فرماید: «لأن العجز لم ينشأ من وجود ما يمنع من تحقق المكلف به في ظرف الإطاعة أو العصيان، بل هو ناش من وجود ما يمنع منه في زمان سابق على ظرف إبطائه و عصيانه»، همه‌ی فرق‌ها و همه‌ی حرف‌ها در این عبارت است. در ضدان عجز فی ظرف الإمتثال است اما در شبهه‌ی غیرمحصوره در کثره الأطراف عجز ناشی از ظرف امتثال نیست پس چیست؟ می‌فرمایند يك آن قبل از اینکه ما این طرف را بخواهیم انجام بدهیم اگر آمدیم طرف دیگر را انجام دادیم این مانع می‌شود از اینکه ظرف امتثال او فراهم شود، ظرف امتثال این ظرف ترك الباقي است، اگر آمدیم باقی را انجام دادیم ارتکاب الباقي مانع از اینکه ظرف امتثال این فراهم شود، یعنی مانع سابق بر زمان اطاعت و عصیان است، این فرقی است که ایشان بین ما نحن فيه و بین مسئله‌ی ضدان مطرح می‌کنند.

در ما نحن فيه می‌فرمایند «لا يكون الطرف حصول أحدهما» با ظرف حصول الآخر، در باب ضدان اینطور است، در باب ضدان همین ظرفی که الآن ظرف برای قیام است ظرف برای قعود هم هست یا بالعکس؟ وقتی این چنین شد در ظرف امتثال هر کدام انجام شد عاجز از دیگری می‌شویم، اما در ما نحن فيه یعنی در بحث شبهه‌ی غیرمحصوره اینطور نیست که این عجز در ظرف امتثال هر کدام باشد، بلکه قبل از امتثال هر کدام است، در آن متصل به زمان اتصال است، آن آنی که می‌خواهیم این طرف را انجام بدهیم اگر بقیه را مرتکب شدیم مانع می‌شود از اینکه ظرف امتثال او تحقق پیدا کند.

بعد می‌فرمایند: «و عليه، فيصح أخذ ترك سائر الأطراف في موضوع النهي عن كل طرف، لأنه إذا جاء بسائر الأطراف يكون عاجزا عن الإتيان بهذا الطرف في الطرف المتصل بآن الامتثال، فلا يصح التكليف» شارع می‌تواند بگوید ترك بقیه الأطراف موضوع است برای نهی از این طرف .

پس خلاصه فرمایش ایشان این شد که در باب ضدان نمی‌توانیم بگوئیم ترك قیام موضوع برای وجوب قعود است، اگر شارع قعود را واجب کرد، گفت القعود واجب، فقیه‌ی، نمی‌تواند بگوید ترك القیام در موضوع قعود أخذ شده، یا بالعکس. اما در ما نحن فيه در شبهه‌ی غیرمحصوره در هر کدام ترك دیگری اخذ شده، نتیجه این شد که عجز در این دو تا فرق دارد و چون فرق دارد این نتیجه را دارد که ترك هر يك در موضوع دیگری در باب ضدان وجود ندارد اما در ما نحن فيه وجود دارد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين